

شاهسون هاو شقاقی ها
ایلات آبادگر و فداکار آذر بایجان

فیروز منصوری

ورود شاهسون‌ها به آذربایجان و خدمات نظامی و اقتصادی آنان

دکتر ابوالفضل نبئی درباره معنی و مفهوم شاهسون، چنین می‌نگارند:
«شاه‌سیون کلمه مرکبی است از «شاه» و «سیون». سیون لغت ترکی است از مصدر «سیومک» به معنی دوست داشتن. مفهوم این دو کلمه «دوستدار شاه» و یا «شاه‌دوست» می‌باشد.»^۱

ناگفته نماند که در هرگونه «سیومک» گزینش و پسند اعمال می‌شود. مثلاً جوانی که از میان دو یا چند دختر، یکی را می‌گزیند، او را «سیوگلی» می‌نامند. یا در انتخاب و اختیار چیز دیگر، می‌پرسند: «هانکی سین سورسن» یعنی کدام را می‌پسندید و ارجح و اقدام می‌شمارید.

و. مینورسکی، ضمن نگارش مقاله «شاهسون» در دایرةالمعارف اسلامی، با رد نظریات مالکوم، می‌نویسد: «از جهانگردان عصر صفوی و مؤلفین اروپایی مثل «دون

گارسیا دوسیلوا فیگورا، شاردن، اولتاریوس، از شاهسونها یاد نمی‌کنند.^۲ شاردن از تبریز مستقیماً به اصفهان رفته و اردبیل را ندیده است. دون گارسیا نیز از اصفهان تا قزوین مسافرت کرده و دشت مغان را نمی‌شناخته، ولی اولتاریوس، شماخی، دشت مغان و اردبیل را سیاحت کامل کرده است. از این‌رو بهترین اطلاعات درباره شاهسونها را می‌توان از سفرنامه وی به دست آورد و با نوشته‌های ابراهیم پیچوی سنجد، و برگزارش‌های ژرژ تکتاندر و پیتر دلاواله، تکمله افزود. اولتاریوس در مراجعت از ایران، از دشت مغان به سوی شماخی رهسپار شده و مشاهدات خود را چنین رقم زده است:

درباره وسعت دشت مغان، درازای آن را شصت فرسنگ و پهنایش را بیست فرسنگ تخمین می‌زنند. ترک‌ها این دشت را «مین دون لوک» (هزار تنور - هزار حفره دودزا) و ایرانیان مغان یا موکان می‌نامند. در این دشت اقوام و طوایف مختلفی زندگی می‌کنند که نیاکانشان به فرماندهی یزید بر علیه امام حسین لشکر آراستند. بدین سبب آنانرا بدین دشت تبعید کردند که نه در شهرها و نه در دهات، اجازه اقامت دارند. در تابستان در کوهپایه‌ها به سر می‌برند، زمستان را در پهنه دشت در چادرها می‌گذرانند. گذران زندگی فقیرانه ساکنان این دشت، به قدر مقدور از گله‌داری تأمین می‌شود. به چه مناسبت و از چه ریشه و اصل است که آنان را «سومک رعیتی» می‌نامند؟ (Sumek Rayeti) آیا از استخوان به استخوان است (From bone to bone). یعنی: از پدر به پسر. این افراد همانند غلامان بدبخت، اتباع و رعایای شاه هستند، و به سختی ایشان را ترک می‌کنند تا با آن استخوانپاشان را به خاک سپارند. آنان مردمانی بربر و بی‌تمدن هستند. طوایف عمده‌شان بدین نام و نشان است: خوجه چویانی، تکله، المنکو، حاجی قاضی‌لو، سلطان بکلو، کارایی، اردند و چانلو، **خلج**. من در مقاله ویژه‌ای، از اصل و تبار، طوایف، عادات و زندگی این اشخاص سخن خواهم راند.^۳

اولتاریوس با این نوشته‌ها، به بهترین وجهی شاهسونها را معرفی کرده است. متنها واژه «سومک» Sevmek یعنی دوست داشتن را با لغت ترکی «سومک» Sumuk یعنی استخوان اشتباه کرده و به تفسیر و تعبیر بیراهه پرداخته است. ریچارد تاپر عین نوشته‌های فوق را در مقاله «شاهسون در ایران صفوی» آورده و بدون توجه به اشتباه و اختلاط معانی «سومک» و «سومک»، ضمن اظهار تأسف از

پیدا نکردن مقاله ویژه اولناریوس، درباره داستان لشکرکشی نیاکان آنان بر علیه امام حسین، چنین نظر می‌دهد: «شاید این داستان مربوط به مناقشات سنی و شیعه عثمانیان و ایرانیان بوده است، احتمال دارد از رقابت‌های آن دو سرچشمه گرفته باشد.»^۴

شادروان نصرالله فلسفی در جلد دوم «زندگانی شاه‌عباس اول» در گفتار: «شاه‌عباس با دزد و دروغگو دشمن بود» نمونه‌هایی از آسایش مردم، امنیت راهها و مبارزه شاه با راهزنان و دزدان را به قلم آورده و از سفرنامه اولناریوس هم مطلبی نقل کرده است. بدین شرح:

با آنچه درباره دشمنی شاه‌عباس با دزدان و راهزنان گفته شد، این پادشاه گاه نیز، چنانکه در صفحات پیش گفته‌ایم، دزدان را می‌بخشید، و گاه در جنگ‌ها از راهزنان معروف ایران، که همه را به نام می‌شناخت، یاری می‌طلبید. از آن جمله در سال ۱۰۱۴ هجری که در آذربایجان چغال اوغلی سردار ترک در جنگ بود، از **بیرام تکه** نام، که راهزنی مشهور بود، خواست که با یاران خود گاه و ناگاه بر اردوی ترکان بتازد و تا می‌تواند از سربازان عثمانی بکشد، ویراق و اسلحه ایشان را به یغما برد.

بیرام تکه گروهی از راهزنان را گرد آورد و به اجرای فرمان شاه پرداخت. دزدان همه شب بر اردوی عثمانی شبیخون می‌زدند و بامداد هر روز مقداری سر برای شاه می‌فرستادند. سرانجام کار او بدانجا رسید که در حدود ده هزار سوار، به طمع غارت کردن اردوی دشمن، بر او گرد آمدند، و خسارات و تلفاتی که از حملات شبانه ایشان بر سپاه ترک وارد می‌شد در شکست چغال اوغلی سخت مؤثر افتاد. به همین سبب **شاه‌عباس بیرام تکه را به عنوان خان سرفراز کرده** و در حدود مغان املاک و اراضی پهناوری به او بخشید.^۵

استاد فلسفی مطالب فوق را از ترجمه فرانسوی سفرنامه اولناریوس که در سال ۱۷۱۹ در لیدن چاپ شده است، استخراج کرده‌اند. متن مذکور ناقص و دست خورده است. نگارنده از ترجمه انگلیسی سفرنامه مزبور که در سال ۱۶۶۲ در لندن انتشار یافته است، داستان **بیرام تکه** را نقل می‌کند:

روز چهاردهم فوریه ۱۶۳۸ (نهم شوال ۱۰۴۷ ه.ق) به قصد شماخی سه فرسنگ به سوی شمال رانده، شب را در حاجی قاضی‌لو به سر بردیم. در سر راه در عبادتگاهی مدفن و مزار **بیرام تکه** (بیرام تکه اوباسی) را دیدیم. **بیرام تکه** راهزن و غارتگر معروفی بود که در زمان شاه‌عباس می‌زیست. او رئیس و فرمانده گروه نیرومندی از

طرفداران مسلح و افراطی شاه شد، افرادی که بقدر کافی به نیروهای چغال اوغلو ضربه و صدمه می‌رسانیدند. او در نخستین روزهای ریاست، سرهای بریده عده‌ای از سربازان عثمانی را به پیشگاه شاه عباس آورد. در اثر همین پیروزیها و غنایم به دست آورده به زودی همراهان و ملتزمین بایرام تکه عده‌اش به ۱۲۰۰۰ نفر رسید که بیش از یک لشکر شاهی (صفوی) به عثمانیان صدمه و شیبخون می‌زدند. شاه عباس به پاداش خدمات ارزنده گروه مذکور، بایرام تکه را به رتبه خانی سرفراز کرد و مالکیت و عواید دهات و سرزمین‌هایی را به او اختصاص داد تا شأن و مقام خانی خود را حفظ نماید.^۶

بایرام تکه راهزن و غارتگر ایرانی نبوده است، بلکه یکی از افراد طایفه بزرگ تکه بوده که با طوایف دیگر به ایران پناهنده شده و در زمره رعایای شاه «سومک رعیتی» درآمده بود. او در آناتولی به راهزنی شهرت داشت (جلالی بود)، ولی در ایران دزدان و راهزنان را فرماندهی نمی‌کرد، بلکه هواداران صمیمی و فداکار شاه را رهبری می‌کرد که «شاه سون» نام داشتند. متن نوشته انگلیسی چنین است:

"He was the famous robber, who Lived in the time of Shah Abas, who coming to be head of a strong party of **Toryes**.

کلمه توری "**Tory**" در فرهنگ دانشگاهی انگلیسی - فارسی دکتر عباس آریان‌پور کاشانی (ایرلندی مسلح طرفدار پاپ یا پادشاه - طرفدار افراطی تاج و تخت انگلیس) معنی شده است. در یک فرهنگ امریکایی آمده است که: در انقلاب امریکا کسانی را که نسبت به تاج و تخت انگلستان وفاداری نشان می‌دادند Tory می‌نامیدند. در متن سفرنامه لغت فوق را مخصوصاً با حرف کاپیتال نوشته‌اند تا معلوم شود اسم خاص است نه عام. درباره توری به دایرةالمعارف فارسی مصاحب نیز مراجعه شود. واژه: توری Tory، شاهسون معنی می‌دهد نه راهزن.

ریچارد تاپر، در مقاله «شاهسون در ایران صفوی» به شهرت راهزنی و ریاست بایرام تکه به ۱۲,۰۰۰ نفر رزم‌آور دشمن‌شکن، اشاره کرده و طایفه تکه را با تکلوه‌های اوایل صفویه یکی دانسته و نتوانسته‌اند نتیجه‌گیری نمایند. در صورتی که تکلوه‌های مورد بحث ایشان در زمان شاه اسمعیل و اوایل سلطنت شاه طهماسب صاحب قدرت و مقامات بودند، در سالهای ۹۳۳ تا ۹۳۶ هـ. با استاجلوه‌ها و سایر طوایف مبارزه کرده از بین رفتند و

بقیه به بغداد هزیمت کردند. غازی خان تکلو در سال ۹۴۷ ه. به ایران آمد و لله القاص میرزا شد. در سال ۹۵۰ ه. به واسطه تحریکات سیاسی و ابراز دشمنی با دولت صفوی غازی خان و اتباعش در شیروان به یاسا رسیدند. از این تاریخ به بعد از تکلوها در سازمان صفویه کسی دیده نشده است. ولی طایفه تکله در سال ۱۱۴۰ «پرجمعیت ترین عشایر دشت مغان بودند، آنان تا امروز هم در منطقه مذکور سکونت دارند. دکتر ابوالفضل نبئی در مقاله خود از ۵۰۰ خانوار تکله در اردبیل یاد کرده است.

ر. تاپر هم به استناد تحقیقات راد Radde، یونسور پاشا را رئیس طوایف شاهسون اردبیل و مغان معرفی کرده‌اند که در زمان شاه‌عباس از آناتولی به ایران آمده و خدمتگزار دولت صفویه شده‌اند.

جریان پناهندگی و اسکان شاهسون‌ها

قدر مسلم این است که نخستین گروه از طوایف شاهسون به ریاست بایرام تکله یا یونسورپاشا و غیره، بعد از فتح تبریز و ایروان در سال ۱۰۱۲ ه. ق، به ایران پناهنده شده و به خدمت صفویه درآمدند. به دلیل اینکه تا آن تاریخ آذربایجان در تصرف عثمانی‌ها بود و شاه‌عباس هم در اصفهان اقامت داشت. شبیخون زدن افراد بایرام تکله به نیروهای چغال اوغلو پاشا در سال ۱۰۱۴ هجری نخستین اقدام نظامی و اشتراک مساعی آنها در جنگهای ایران و عثمانی به شمار می‌رود. بر اساس التجای نظامیان عثمانی به شاه‌عباس، و عنوان یافتن آنان به «شاهسون» بوده است که پچوی در تاریخ خود می‌نویسد: «۱۰۱۳ ه.، شاه‌تبریز اولکه سینده بولونان تورکلره بیرطاکیم وعده لربولوناراک یانیناتوپلادی»^۷

یعنی: شاه به ترکهای ناحیه تبریز وعده‌های کلی داد و آنان را پیش خود گرد آورد.

این نخستین روی آوردن عثمانیان به خدمت در صفوف صفویه بود.

بار دیگر، پچوی در تاریخ معروفش چنین قلم‌فرسائی می‌کند:

در سال ۱۰۱۳ ه. پس از مرگ ساعتچی حسن پاشا، چغالی‌زاده سردار عجم تعیین شد و با جمع‌آوری قشون، به سوی ایروان و شیروان رهسپار گردید. او پس از وصول به شهر مخروبه ایروان، قصد شیروان کرد که در آن زمان پسرش محمود پاشا بیگلربیگی آنجا بود. عساکر عثمانی چون از عزیمت سردار به شیروان خبردار شدند، بدون ترس و رودربایستی به مخالفت برخاسته و به سردار گفتند: (به دریا که سفر

می‌کنی برای دیدار پدرت می‌روی، سفر شیروان شما هم برای رهایی پسرت می‌باشد) با این‌گونه سخنان بی‌ادبانه سردار را سنگباران کردند و پس از تخریب آن، به جانب تبریز رو نهادند. آنان به حومه تبریز وارد شده به تبریز نرفتند. شاه‌عباس با ارتش خود در یک منزلی حرکت می‌کرد. شاه هر منزلی را که ترک می‌گفت، عساکر عثمانی متعاقباً در منزل مزبور رحل اقامت می‌افکندند.^۸

از سرگذشت بعدی این عده سربازان عاصی و روگردان عثمانی در استان تبریز، اطلاعی در دست نداریم.

بعد از حادثه پرخاش و تخریب سربازان و پراکندگی آنان، چغالی‌زاده به وان رفت و زمستان را در آنجا گذرانید و به گردآوری قشون از دیار بکر و کردستان پرداخت. در بهار سال ۱۰۱۴ لشکریان او در حوالی شبستر چنان شکستی از شاه‌عباس خوردند و غنایم از دست دادند که به قول پیجوی: (در تاریخ عثمانی همچو رسوائی سابقه نداشته است.) چغال اوغلو بعد از این شکست به وان فرار کرد و در آنجا حسین‌پاشا را به بهانه دیرآمدن به جنگ قزلباشان و فرار از نیمه‌راه، به قتل رسانید و خود بعد از دو ماه خودکشی کرد.

قتل حسین‌پاشا برادر جان پولاد اوغلو، سبب طغیان بستگان وی شد. علی‌پاشا برادرزاده وی با ۲۰,۰۰۰ جلالی بر علیه دولت قیام کرد. شورشهای معروف به جان پولاد اوغلو روز بروز وسعت پیدا کرد و بر عده جلالیان افزوده شد.

مراد پاشا معروف به چاه‌کن، در سال ۱۰۱۶ ه. به حلب لشکر کشید و شورشیان را تارومار کرد و خیلی از آنها را در چاه‌ها مدفون ساخت. جان پولاد اوغلو علی‌پاشا متواری شد و در استانبول شمشیر و کفن به دست، از سلطان تقاضای عفو کرد. سلطان او را امان داد و به حکومت طمشوار منصوب ساخت. ولی پس از دو سال مرادپاشا به استانبول آمد و بدون توجه به امان نامه سلطان، او را گرفت و در زندان به حیاتش پایان داد.

مرادپاشا در حین عزیمت به حلب، برای اینکه از پشت جبهه نگرانی نداشته باشد و سایر شورشیان منطقه بوسا را آرام نماید، سنجاق آنکارا را به قلندر اوغلو تفویض کرد ولی اهالی آنکارا مخالفت کردند. او هم دهات و قصبات منطقه را یغما کرد و بر عده اشقیای همراه افزود. در همین احوال، عده‌ای از سران جلالی وابسته به جان پولاد اوغلو هم از حلب فرار کرده باشش هزار جلالی دیگر، به قلندر اوغلو پیوستند.

مراد پاشا در بهار سال ۱۰۱۷ هـ. برای دفع غائله قلندر اوغلو، نخست در ییلاق گوگسون مرعش با جلالیان پیکار کرد، سپس در صحرای ارزن الروم با ۴۰,۰۰۰ اشقیای مزبور جنگید و بر آنها فایق آمد. قلندراوغلو با جلالیان همراه به ایران فرار کرد و پناهنده شد. مراد پاشا فراریان را تا بایبورد تعقیب کرد و آنچه از جلالیان به دست آورد همه را در چاه‌ها انداخت، حتی کسانی را که از نزدیکیان جلالیان بوده و یا بدانه‌ها خوردنی و نوشیدنی داده و یاری کرده بودند، کلاً قتل‌عام کرد. غیر از قلندر اوغلو طویل نامی از بزرگان جلالی نیز به ایران متواری و ملتجی شدند.^۹

بدین ترتیب، فرار دومین گروه عظیم پناهندگان عثمانی (جلالی) به ایران، در سال ۱۰۱۷ هجری صورت گرفته است.

آمدن بیگدلی‌ها و شقاقی‌ها به ایران

بیگدلی‌ها از عشیره‌های مهم و معتبر آناتولی بودند و از حلب تارقه ییلاقات آن منطقه را در قرن یازدهم هجری در اختیار داشتند. نیما در تاریخ خود طوایف بیگدلی را جزو گروه‌های عاصی و مخالف دولت عثمانی معرفی کرده است. بنا به نوشته مورخ مزبور، بعد از فتح بغداد به دست عثمانی‌ها در سال ۱۰۳۹ هـ. ق وزیراعظم خسروپاشا به حلب لشکر کشید و از بابت بدهی‌های معوقه عشیرت بیگدلی، ۱۰,۰۰۰ رأس گوسفند و صد نفر شتر آنان را ضبط کرد. بعد از این تاریخ، آنان را به زور و اجبار در رقه اسکان دادند.

در تاریخ عالم آرای عباسی، همانند جلالی‌ها، درباره بیگدلی‌ها نیز اطلاعاتی درج شده است که در خور اعتماد نبوده و سند و سابقه تاریخی ندارند. در نیمه اول قرن یازدهم هجری، رئیس طوایف بیگدلی فیروزیبیک بود که به ایران پناهنده شد. در سال ۱۱۰۰ هجری، پسر وی «شاهین بیک» رئیس عشایر و مدیر اسکان بودند. درباره پناهندگی فیروزیبیک به ایران، منظومه زیر به قلم آمده است:

سَحَرْدَن آوازین باغریمی دَلَر	دورن‌نین گانادی کُوز کِیبی یانار
قالدرمش گانادین یاوروباش سانار	فیروزیبیک عجمه گیتدی دورنالار
یتدی آتلی ایله بیندیک الله امانت	یتمیش بین اولیاء ایله سین همت
یوردومو بکله سین اوغلوم محمد	فیروزیبیک عجمه گیتدی دورنالار
بندن سلام ایله خَزَنَه خاتونا	چیکارسین آل لاری کارا باغلا سین

کوچوک اوغلو ایله گونول اگله سین فیروز بیک عجمه گتیدی دورنالار^{۱۰}
شقاقی های آذربایجان نیز از شاهسون های دوران شاه عباس هستند که از آناتولی به
ایران آمده اند. منطقه جنوبی دیار بکر نخستین ایالتی بوده که روستانشینان آن در اثر ستم
و بدرفتاری حکام عثمانی، بر علیه دولت قیام نموده و دهات و قصبات را ترک کردند.
شقاقی ها در بین نصیبین - موصل، در یک منزلی ماردین، در دشت های قرادره
می زیستند. پچوی می نویسد:

در سال ۱۰۳۳ هجری قمری، حافظ پاشا این جانب را به بیگلربیگی ماردین
منسوب کرد و با ۲۰۰ نفر سگبان محافظ، بدان شهر فرستاد. در همین ایام شاه عباس
بغداد را گرفته و قراچغای را مأمور فتح موصل کرده بود. قراچغای پس از دستیابی
به موصل و نصیبین، تا قرادره یک منزلی ماردین یورش برده و در آن ناحیه یغما و
ویرانی های وسیعی انجام داده بود. می گویند که تنها از عشیره شقاقی ۲۰۰,۰۰۰
گوسفند گرفته بود. ولی به عنایت خداوندی به ماردین نیامد و این جانب به راحتی
مأموریت خود را انجام داد.^{۱۱}

یکی از طوایف پناهنده به ایران و ساکن دشت مغان، خلیج ها بودند که اولتاریوس از
آنها یاد کرده است. همین عشیره بعداً به استان فارس کوچ کرده و قشقایی های امروزی را
تشکیل داده اند.

ر. تاپر می نویسد: رئیس طایفه بزرگ گیکلو به این جانب روایت کرد که: در زمان
شاه عباس سه برادر به ایران آمدند. بزرگترین آنها خوجا بیک نیای سران شاهسون مغان
بود. برادر دومی یونسور پاشا، شاهسونهای قراداغ را پایه گذاری کرد. برادر سومی
علیمردان به جنوب رفت و ایل قشقایی فارس را تشکیل داد.^{۱۲}
در اینجا بی مناسبت نیست که رأی و نظر اولتاریوس مورد توجه قرار گیرد که
می گوید: «این افراد (سومک رعیتی) بازندگی مختصر دامداری همانند غلامان بدبخت،
رعایای شاه هستند. و تا دم مرگ به زحمت ایشان را ترک می کنند.»

اولتاریوس در نظر نگرفته است که سی سال قبل از مسافرت وی به ایران، در سرزمین
همین رعایا، ینی چریان مسلح و قلدر از یک طرف، مأمورین وصول انواع عوارض از
طرف دیگر، لوندها و سگبان ها و سوخته ها (جوانان روستائی مکتبی و متعصب)، ارباب
قضا و غیره، چه غارتی به راه انداخته و چه آتشی برپا کرده بودند. که مردم جهنم را به

زندگی در آن دیار ترجیح می‌دادند و گروه‌گروه به نقاط امن فرار می‌کردند. موجی پاشا شاعر همین دوره، با سرودن ابیات زیر، ابراز بیم و نگرانی نموده، ترک دیار و اختیار فرار را وسیله نجات از ورطه وحشت و اضطراب دانسته است:

«گِتمک گَرک بیراوز گه دیاره بو ملکدن کیم‌گون به گون زیاده گلیر ماجراسسی
موجی خدادن ایسته، بویجر ایچره بیرنجات گردابه دوشسه کشتی، نئلر ناخدا سسی»

در همان زمانی که شاه‌عباس دشمنان خود را نوازش می‌کرد و شریف پاشا را تولیت آستان قدس می‌بخشید. محمودپاشا را با بستگانش تا قارص بدرقه نظامی می‌کرد و به پناهندگان زمین و ملک و مقام می‌داد، مرادپاشا در آناتولی بیش از یکصد هزار نفر را در چاه‌ها مدفون ساخت، حتی بستگان جلالیان را به مرگ محکوم کرد. کشتار مراد پاشا چنان وحشتی به راه انداخت که اکثر دهات و قصبات آناتولی شرقی از سکنه خالی شد. پس از مرگ مراد (چاه‌کن) در سال ۱۰۲۱ ه. نصح پاشا وزیراعظم شد. دو نفر از کتخدایان مؤثر و دیگر هواداران افراطی و خونخوار مرادپاشا را از بین برد.

فاروق سومر می‌نویسد:

شدت کشتار مرادپاشا سبب شد که هزاران جلالی به دولت صفوی پناه بردند. بدین سبب مخالفان به او خرده می‌گرفتند. نصح پاشا با جلب موافقت سلطان، جلالیانی را که به دیاربکر می‌رسیدند عفو و امان‌نامه نوشته و وعده عنایت و مساعدت می‌داد. بدین تدبیر او توانست از مهاجرت عده زیادی از جلالیان جلوگیری نماید.^{۱۳}

در آن دوران، نه تنها ترک‌ها بلکه اعراب نیز با التّجاء به شاه‌عباس، آسایش و امنیت مالی و جانی پیدا می‌کردند. همین پناهندگان را «شاه‌سون بغدادی» می‌گفتند. اولتاریوس از گله‌داران ثروتمند عرب و ترک که از چراگاه‌های اطراف اردبیل استفاده می‌کردند، مطلب‌ها نوشته است.

پچوری می‌نویسد: در اوایل سال ۱۰۳۳ ه. حافظ احمدپاشا مقام بیگلربیگی دیاربکر را داشت و این جانب نیز دفتردار خزانه بودم. از سلطان به بیگلربیگی فرمان رسید که به بغداد لشکر فرستد تا کسانی را که از حکومت اطاعت نمی‌کنند قلع و قمع نمایند. اینجانب با حافظ پاشا بارها مشاوره کرده و یادآور شدم که: شما به دفع کسان بی‌برکت و بی‌سعادت می‌روید که به قول خودتان اکثرشان قزلباش هستند یا این که یک منزل با قزلباشان فاصله دارند. احتمالاً آنان از ترس جان و مال، اطاعت قزلباش کرده و قلعه

بغداد را تسلیم خواهند کرد. حافظ پاشا قبول نکرد. حتی دفتردار ابراهیم افندی با آوردن مثال‌ها، گفت: «اکثر اهالی بغداد قزلباش اوغلو قزلباش دلار» سخنان ما در بیگلربیگی تأثیر نگذاشت «عاقبت چنان شد که ما پیش‌بینی کرده بودیم.»

هم‌پچوی هم نعیم‌ا در تاریخ آورده‌اند که: چون شاه‌عباس در بغداد پیروز شد اهالی موصل که از ظلم و بدرفتاری حاکم شهر «کور حسین پاشا» به تنگ آمده و دلگیر شده بودند، به شاه شکایت کرده و استدعا نمودند که برای آن شهر حاکم تعیین نمایند. شاه‌عباس قاسم‌خان را حاکم موصل تعیین کرد. او با عده‌ای قزلباش به کرکوک و موصل رهسپار شد. بیگلربیگی کرکوک بستان پاشا از انتصاب حاکم صفوی آگاه شد و توان مقاومت در خود ندانسته به دیار بکر فرار کرد. قاسم‌خان از کرکوک به موصل وارد و در مسند حکومت نشست.^{۱۴}

خدمات نظامی شاه‌سون‌ها

درباره خدمات شاه‌سون‌ها، در کتاب **عالم‌آرای عباسی** هر چه آمده، افسانه و ساختگی است. ریچارد تاپر هم در مقاله «شاه‌سون در ایران صفوی» نوشته‌های کتاب مزبور را در این مورد اشتباه تاریخی قلمداد نموده و بار ردّ آنها، اظهار می‌دارند: «در زمان محمد خدابنده از شاه‌سون‌ها اثری و عملی ظاهر نشده، آذربایجان به دست عثمانی‌ها افتاده بود. در صورتی که قزلباش‌ها در همین سال‌ها به صفویه وفادار مانده، قسمتی از آذربایجان و کلیه شهرهای ایران را حفظ می‌کردند. در دوره شاه‌عباس نارضایتی از قزلباشان دیده نشده است تا رقیبی به نام «شاه‌سون» در مقابل آنان ایجاد نمایند.»

نخستین اقدام مهم و مؤثر و کمک نظامی شاه‌سون‌ها در سال ۱۰۱۴ هجری در جنگ شاه‌عباس با عثمانیان ظاهر شده است. به طوری که اولتاریوس صدمات جنگی آنان را به قوای چغال اوغلو، بیش از یک لشکر شاهی گزارش کرده است.

دومین همکاری نظامی شاه‌سون‌ها که مربوط به دوران شاه‌عباس می‌شود، در حمله سال ۱۰۲۷ ه. عثمانیان به تبریز و اردبیل، جامه عمل پوشیده است. در این تاریخ جلالیان فراری به آذربایجان، در چراگاه‌های دشت مغان و سایر جاها اسکان یافته بودند، ولی معلوم نیست که بایرام تکلّه هم در قید حیات بوده است یا نه.

پچوی درباره این جنگ چنین می‌نگارند:

در سال ۱۰۲۷ هجری (۱۶۱۷ م) بیگلربیگی دیاربکر مأموریت یافت که به

آذربایجان سفر نماید. در حین حرکت به جانب تبریز، از جانب دولتین ایلچیان برای مذاکرات صلح تعیین شدند. دفتردار حاکم عثمان از جانب عثمانیان به تبریز رفت و در مراجعت خبر آورد که: قوای قزلباش به سرداری قراچغای در اردبیل تمرکز یافته‌اند. هرگاه با ۱۰ - ۱۵ هزار عسکر اسلام با تجهیزات سبک بدان دیار حمله شود، به ویژه اینکه **خان تاتار هم به یورش و غارت مبادرت نماید**، به عنایت الهی قوای قزلباش را تارومار کرده، اردبیل را پس از یغما با خاک یکسان می‌کنیم. لاف و گزاف‌های او اکثر امرای بی‌تجربه را تحت تأثیر قرار داد، ولی باقی پاشا سردفتردار خردمند و عاقبت‌اندیش، این کار را خطای فاحش دانسته و اظهار داشت: تبریز تا اردبیل هشت منزل راه‌های صعب‌العبور کوهستانی دارد، سفر بدان شهر قشون و دواب ما را به خستگی دچار نموده با دشمن آسوده و تازه‌نفس مواجه خواهد کرد. سخنان باقی پاشا در امرای مغرور و سفیر غافل (حاکم عثمان) تأثیر نکرد. مسئله را خیلی ساده تلقی نموده حتی دستور دادند که سربازان عثمانی اسب و استریدکی با گونی‌های خالی همراه خود حمل نمایند، تا در برگشت، آنها را با اموال غارتی شهرهای آذربایجان پر نمایند. با این مقدمات، قشون عثمانی مسافت ۸ روزه را سه روزه طی کرده خود را به اردبیل رسانیدند. قراچغای با قوای آماده از پشت تپه‌ای به حمله پرداخت، قزلباشان بدون ترس و هراس «هو - هو» کشیدند و حمله‌های سریع انجام دادند. در این پیکار نیروهای عثمانی شکست سختی خوردند، سردار آنان حسن پاشا بیگلربیگی روم ایلی، اصلان پاشا بیگلربیگی دیاربکر، قوجا مصطفی پاشا شوهر عقیفه خاتون به هلاکت رسیدند. حاجی محمدپاشا و رشوانلی مصطفی پاشا اسیر شدند، اکثر امراء مردند و سپاه تارومار گشت و چنان روسیاهی عظیم به جای گذاشت که تاکنون سابقه نداشته است.^{۱۵}

بعد از این لشکرکشی و شکست تاریخی، عثمانیان تا سال ۱۰۴۵ ه. به آذربایجان تجاوز نکردند. در سال ۱۰۴۴ ه. سلطان مراد چهارم نخست به ایروان لشکر کشید و سال بعد به تبریز یورش برده پس از تخریب اماکن و آثار و غارت شهر، سه روز دیگر بدون مواجهه و مقابله به ایروان مراجعت کرد.

از سال ۱۰۴۵ هجری تا ۱۱۳۷ ه.، آذربایجان قریب به یک قرن از تهاجم و تجاوز عثمانیان در امان بوده و در خلال این مدت، شاهسون‌ها و ایلات پناهنده، به خدمات نظامی و عمرانی خود ادامه می‌دادند.

شاه‌عباس ثانی قبل از حمله به قندهار، محمدبیک بیگدلی را از مشهد روانه محال
قریبه عراق کرد تا از آنجا اشتران مورد نیاز سپاه را فراهم نماید.^{۱۶}

محمدطاهر وحید قزوینی، ضمن توصیف عزیمت شاه‌عباس ثانی به هرات، جزو
امرای نظامی، از علیخان سلطان شقاقی و بوداق سلطان جوانشیر یاد کرده و نوشته:
«مقرر داشتند ... سپاه منصور و جمعی از قورچیان شاهی سون روانه شود.»^{۱۷}

اولیاء چلبی در سال ۱۰۵۷ هـ. در باکو بوده و در سفرنامه‌اش نوشته است:
اینجا دارای قلعه و استحکامات نظامی و پادگان مرزی در مقابل روس‌ها است، که به
وسیله سربازان بسیار خوب و ممتاز به نام: «شاه‌سون و دیزچوکن» (شاه‌دوست و
زانوزن) محافظت می‌شود.^{۱۸}

پی نوشت ها

۱. نبئی، ابوالفضل. «شاهسون (ال سون)های آذربایجان» فصلنامه تحقیقات جغرافیائی. معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد: ۱۳۶۶. شماره ۱، سال دوم، ص ۱۸۲.
2. Minorsky, V. "Sah - Seven" *Islam Ansiklopedisi Cilt!! S*: 288.
3. Olearus, Adam. *The Voyages and Travels of the Ambassadors*, London, 1662. p. 397.
4. Tapper, Richard. "Shahsevan in Safavid Persia", *B.S.Q.A.S*, Vol. 37, part: 2, p. 321-354.
۵. فلسفی، نصرالله. *زندگانی شاهعباس اول*. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷. مجلد دوم، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
6. Olearus, A. op. cit., p. 397.
۷. پچوی، ابراهیم. *تاریخ پچوی*. دارالصناعه عامره، استانبول: ۱۲۸۳. جلد دوم، ص ۲۶۰، چاپ و تحریر جدید ص ۴۰۸.
۸. پچوی، ابراهیم. همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.
- سردارین اوتاغن طاشلدیلر و بیقیدیلر و جانب تبریزه تحویل ایتدیلر. چون تبریز اولکاسنه گلندی تبریز اوزرینه وارمدی، شاهدخی عسکر ایله بیرمنزل اونجه گیدردی، اول قلقار بوقوناردی
۹. پچوی، ابراهیم. همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۳۷، تحریر جدید ص ۴۴۰.
10. Sumer, Faruk. *Oguzlar*, Ankara. 1972. S: 304.
۱۱. پچوی، ابراهیم. همان مأخذ، ج ۲ ص ۴۰۳، تحریر جدید ص ۴۰۷.
12. Tapper, R. Op. Cit., p. 337.
13. Sumer, Faruk. *Safevi devletinini kurulusu ve gelismesinde Anadolu Turkleininin rolu*, Ankara, 1976. s: 155.
۱۴. پچوی، ابراهیم. همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۳.
۱۵. نعیم، مصطفی. *تاریخ نعیم*. ج ۲، ص ۲۸۹ استانبول.
۱۶. پچوی، ابراهیم. همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۶۴-۳۶۸، تحریر جدید ص ۴۵۴ و ۴۵۵. *تاریخ عالم آرای عباسی* جنگ را دو فرسخی گردنه شبلی نوشته است.
۱۷. وحید قزوینی، محمدطاهر. *عباسنامه*. به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان. کتابفروشی داودی، اراک، ۱۳۲۹. ص ۱۰۳.
۱۸. وحید قزوینی. همان مأخذ، ص ۱۰۹.
۱۹. اولیاء چلبی (محمدظلی ابن درویش) *اولیاء چلبی سیاحت نامه سی*. طبعی: احمد جودت. ایلك طبعی، در سعادت، اقدام مطبعه سی، ۱۳۱۴. ص ۳۰۲، ج ۲.